

## فارسی و تاجیکی: دو گونه متفاوت از زبان فارسی

مرتضی رزم آرا

نفوذ زبان فارسی در سغد، در سده اول هجری آغاز شد. سقوط حکومت محلی سغد و مهاجرت ایرانیان داخل فلات به ویژه خراسانی‌ها به آن منطقه موجب شد که زبان فارسی به تدریج جای سغدی را بگیرد، تا آنجا که در سده سوم، بیشتر شهرهای منطقه دو زبانه بودند و در اواخر قرن سوم، رودکی شعرهای خود را به زبان فارسی می‌سرود. اما در امر جانشینی فارسی به جای سغدی، شماری از کلمات آن وارد زبان فارسی شد.

افزون بر این کلمه‌ها، که وجه امتیاز فارسی ماوراءالنهر بوده است، این زبان از همان سده اول هجری در شهرهای منطقه، مسیر تحول خود را پیموده، چنان که در شهرهای مختلف خراسان نیز به صورت‌های متفاوت متحول شده است. وجود زبانی معیار که متون نظم و نثر قدیم، یا به تعبیر غربی‌ها ادبیات کلاسیک ما به آن نوشته شده‌اند، مانع از آن بوده است که این صورت‌های محلی مجال راه یافتن به متون شعری و نثری را پیدا کنند. با وجود این، از خلال متون قدیم می‌توان رد پای این گونه‌های محلی زبان فارسی را پیدا کرد (نک: صادقی، ۱۳۷۲: ۴۰). با آنکه نویسندگان و شاعران ماوراءالنهر و خراسان کوشیده‌اند نوشته‌ها و سروده‌های خود را به یک زبان مشترک و معیار بنویسند، اما به دلیل نفوذ ناخود آگاه یا آگاهانه، کلمه‌ها و تلفظ‌های محلی در آثار آنان، تفاوت زبان شناسان تا آن

حد بوده که توجه محققان قدیم را به خود جلب کرده بود (همو، همانجا).  
گفتنی است، صورت نوشتاری فارسی میانه با حملهٔ اعراب در قرن اول هجری/ هفتم میلادی به تدریج از بین رفت و به صورت زبانی مرده درآمد و زبان عربی حدود دو قرن برای مقاصد نوشتاری به کار رفت. برخی از دانشمندان، این دو قرن را در تاریخ ایران «دو قرن سکوت» نامیدند. باری، سرانجام صورت گفتاری فارسی که چند قرن — از قرن پنجم تا نهم میلادی — تنها برای مقاصد محاوره‌ای و احتمالاً ادبیات شفاهی به کار رفته بود، در زمان سامانیان (۲۷۹-۳۸۹ ق) به عنوان زبان رسمی، علمی و ادبی جانشین زبان عربی شد و با الفبای عربی به صورت نوشته درآمد. مقرر حکومت سامانی، خراسان و ماوراءالنهر بود. امروزه، باردیگر میان صورت‌های نوشتاری و گفتاری فارسی تفاوت‌هایی به وجود آمده است (برای اطلاعات بیشتر، نک: کلباسی، ۱۳۷۴: ۳۰).

پس از هجوم ترک‌ها به ماوراءالنهر و استقرار آنها در مناطق مختلف آنجا و تنگ‌تر شدن دایرهٔ سکونت فارسی زبان‌ها، نفوذ لهجه‌های ترکی نیز در زبان فارسی ماوراءالنهر آغاز شد (همو: ۴۱). از سوی دیگر، زبان فارسی در داخل فلات ایران طی سده‌های گذشته راه تحول پیموده تا به صورت فارسی معاصر در آمده است. این تفاوت‌ها در دوره‌های اخیر توجه پژوهشگران هندی را که از قرن‌ها پیش برای زبان فارسی دستور زبان و کتاب لغت می‌نوشتند، جلب کرده است (همو: همانجا).

از نظر تاریخی، زبان فارسی پس از عربی، مهم‌ترین زبان ادبی در جهان اسلام و وسیلهٔ بیان فرهنگی در ترکیهٔ عثمانی، آسیای مرکزی، هندوستان عصر تیموری و البته ایران بزرگ بوده است. بنابراین، تأثیر ادبیات فارسی و فرهنگ ایرانی قلمرو وسیع جغرافیایی، از بالکان تا بنگلادش، و از خلیج فارس تا آسیای میانه را شامل می‌شود (در بارهٔ جغرافیای فرهنگی زبان فارسی، نک: کریمی حکاک ۱۹۹۲). اما امروزه، زبان فارسی، زبان رسمی سه کشور ایران و تاجیکستان و افغانستان است. گفتنی است افغانستان دو زبان رسمی دارد؛ فارسی دری و پشتو. در کشورهای دیگر نیز جامعه‌های زبانی خرد و کلان وجود دارند که به زبان فارسی صحبت می‌کنند و حتی بعضی نشریات فارسی زبان منتشر می‌کنند: ترکمنستان، ازبکستان، پاکستان، دولت‌های خلیج فارس، عراق و نیز مهاجران فارسی‌زبان در امریکا، اروپا و استرالیا.

واقعیت این است که در دهه‌های اخیر، در رسانه‌های انگلیسی زبان، لفظ «فارسی» به زبان فارسی در ایران اشاره شده است، و برای فارسی افغانستان و تاجیکستان به ترتیب دو

لفظ «دری» و «تاجیکی» را به کار برده‌اند. این موارد از نظر زبان‌شناسی، سه گونهٔ زبانی از زبان فارسی شناخته می‌شوند. به نظر فرانکلین لوئیس، این سه گونهٔ زبان فارسی را می‌توان با سه گونهٔ زبان انگلیسی، یعنی انگلیسی امریکایی، انگلیسی استرالیایی، و انگلیسی انگلیسی‌ها مقایسه کرد (p. 523).

از وقتی که ایران، افغانستان و تاجیکستان از نظر سیاسی، استقلال یافتند، به تدریج در زبان‌های رسمی این کشورها تغییرهایی پیدا شد (Ochonble 1982: 8)، اما سنت نیرومند این زبان‌ها مانع از آن شد که از هم کاملاً دور باشند.

در واقع، به خاطر میراث فرهنگی و ادبی، اهل زبان این سه کشور در برقراری ارتباط زبانی در این جامعهٔ زبانی وسیع و کلان، زبان همدیگر را می‌فهمند (Lewis 2004: 523). واقعیت این است که ادبیات فارسی نیز در این سه کشور متحول شده و همچنان به سمت و سوهای متمایز و حتی گوناگون در حال تحول است. به ویژه، از وقتی که هریک از این سه کشور صاحب استقلال شده و از یک حاکمیت مرکزی - به اصطلاح دولت - ملت - برخوردار گشته‌اند. این مطلب خصوصاً دربارهٔ تاجیکستان صدق می‌کند که در آنجا خط در زمان حاکمیت روس‌ها با اولین رمان (۱۹۲۸) به خط لاتینی تغییر یافت و اندکی بعد خط سیریلیک (۱۹۴۰) به جای خط فارسی، که در ایران و افغانستان متداول است، رایج شد (نک: لوئیس: همانجا). گفتنی است مرحلهٔ تغییر خط و گذر از خط فارسی به خط لاتین آسان نبود (Ocmoble 1982: 9). بنابراین، تاجیکستان از نظر تحولات زبانی و فرهنگی به سمت روسیه و نیز فرهنگ ترکی آسیای میانه رفت (لوئیس: همانجا). از این پس، تاجیکی از نظر تاریخی، اجتماعی و فرهنگی در بستر جدید قرار گرفت (در این باره، نک: رواقی ۱۳۸۳، شصت و پنج، شصت و هفت). حال آنکه افغانستان چنین سرنوشتی نداشت. افغانستان در منطقهٔ نفوذ پاکستان و هند و نیز اتحاد جماهیر شوروی بود. با همهٔ اینها، شاید هیچ رویدادی در روزگار ما به اندازهٔ فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در آخرین دههٔ قرن بیستم (۱۹۹۲ م)، و سرنگونی طالبان توسط امریکا در اولین سال‌های قرن بیست و یکم برای سرنوشت زبان فارسی در آسیای میانه مبارک نبوده است. به ویژه آنکه وسایل فناوری مانند برنامه‌های فارسی زبان که از طریق رسانه‌های مختلف برای این مناطق پخش می‌شود، مؤثر شده است؛ زیرا فرصت‌های فزاینده برای تبادل فرهنگی در قلمرو زبان فارسی پدید آمده است و گسستگی دهه‌های پیشین کمرنگ می‌شود (لوئیس: همانجا). متأسفانه تأثیر این دو رویداد بر سرنوشت زبان فارسی در آسیای میانه را زبان‌شناسان

ایرانی از جنبه‌های گوناگون بررسی نکرده‌اند.

## زبان فارسی (باستان، میانه و نو) و پشتوانه سیاسی و ادبی

زبان فارسی، به دلیل پشتوانه سیاسی و ادبی‌اش در طول تاریخ، زبان مسلط در سرزمین ایران بوده است (درباره زبان فارسی و تاریخچه آن، نک: کلباسی: ۱۴ به بعد). در مواجهه با دیگر زبان‌های محلی ایرانی سه پدیده روی داده است یا خواهد داد:

۱. از بین رفتن کامل زبان محلی و جایگزین شدن فارسی به صورت لهجه‌ای که بعضی از ویژگی‌های زبان محلی را در خود داشته باشد. تاجیکی مانند انواع فارسی در ایران چنین سرنوشتی خواهد داشت.

۲. باقی ماندن زبان محلی در کنار زبان فارسی همراه با نفوذ فارسی در آن و در نتیجه ایجاد لهجه‌ای از فارسی که برخی از ویژگی‌های زبان محلی را در خود داشته باشد، مانند گیلکی.

۳. باقی ماندن زبان محلی به دور از نفوذ فارسی به دلیل‌های گوناگون. ایران کلباسی، کمزاری در کشور عمان و آسی در قفقاز را نمونه‌هایی از آن می‌شمارد (ص ۳۱). از آنجا که تاجیکی با موضوع مورد بحث در نوشته حاضر ارتباط مستقیم دارد، در اینجا مناسب است که به آن پردازیم.

## زبان تاجیکی: از گونه زبان تا زبان معیار

منظور از تاجیکی، زبانی است که در حال حاضر در نظام آموزشی، مکاتبات، مطبوعات و رسانه‌ها مرسوم است. به عبارت دیگر، تاجیکی در مقام زبان رسمی و ملی تاجیکستان، یکی از گونه‌های زبان فارسی از نظر شجره زبانی و طبقه‌بندی زبان‌ها و متعلق به گروه زبان‌های ایرانی است و از نظر جامعه زبانی و پراکندگی زبانی به صورت چهار گونه زبانی در قلمرو آسیای میانه رایج است. این گونه‌ها عبارت‌اند از:

گروه شمالی، جنوبی، جنوب شرقی و مرکزی. گفته شده که زبان معیار تاجیکی از لهجه‌های گروه مرکزی است (نک: شجاعی، ۱۳۶۸: ۴). ایران کلباسی نیز در این باره به آن ارجاع داده است (۱۳۷۴: ۳۴). اما در کتاب زبان‌های ایرانی نو، گروه شمالی را به زبان معیار نسبت داده‌اند، گو اینکه به جای زبان معیار، لفظ زبان ادبی را به کار برده‌اند. گفتنی است که درباره زبان معیار تاجیکی یا تاجیکی ادبی جدید اظهار نظرهای گوناگون وجود دارد. مثلاً

وریهو، آن را نسخه بدل سیریلی شده یک زبان شرقی با واژگان بسیار اروپایی معرفی کرده است (۱۳۶۱: ۲۱۴، ۲۲۰؛ درباره آرای دیگران نک: خروموف ۱۳۴۳: ۱۸-۲۳؛ ایرانی؛ ۱۳۷۱: ۳؛ صادقی ۱۳۷۲: ۴۱؛ علوی ۱۹۹۲: ۸؛ متینی ۱۹۹۲: ۱۶؛ لسان ۱۳۷۲: ۱۹؛ کلباسی ۱۳۷۴: ۳۶-۴۱).

هر زبان، در طول تاریخ خود تحت تأثیر عوامل جغرافیایی، فرهنگی، برخورد زبان‌ها و جز آن، دستخوش دگرگونی‌های فراوان می‌شود که در نتیجه، گونه‌های متفاوت از آن پدیدار می‌شود. این گونه‌ها را در متون زبان‌شناسی انگلیسی *patowis, dialect, accent* می‌نامند. در اینجا معادل *dialect* را «لهجه» و معادل *patowis* را «گوش» اختیار می‌کنیم. به نظر ایران کلباسی، هرگاه لهجه یا گوش - که او *dialect, accent* را در نظر دارد - در محدوده سیاسی جداگانه قرار گیرد یا به عنوان زبان رسمی اعلام گردد، زبان نامیده می‌شود، مانند زبان تاجیکی در تاجیکستان (ص ۲۹). واقعیت این است که هرگاه یک گونه زبانی بر طبق برنامه‌ریزی زبانی (*language planning*) رسماً آموزش داده شود، به آن زبان می‌گویند که این اشاره به زبان رسمی یا زبان معیار دارد.

تا آنجا که این مسئله به تاجیکی ارتباط می‌یابد، کاملاً درباره آن صدق می‌کند؛ زیرا به نظر می‌رسد که تاجیکی پیش از برنامه‌ریزی زبانی و معیار شدن، گوش (*patowis*) بود و اینکه که رسماً آموزش داده می‌شود به عنوان زبان مطرح است. از نظر زبان بودن هیچ تفاوتی با زبان‌های دیگر ندارد، زیرا نظام ارتباطی دارد.

اما از نظر برنامه‌ریزی زبانی در حد پیشرفته، دست کم در مقایسه با زبان فارسی در ایران کاستی‌هایی دارد، مثلاً هنوز فرهنگ لغت یک‌زبانۀ تاجیکی، که مشخصاً به تاجیکی معاصر پردازد، نوشته نشده است و این مانعی بزرگ بر سر راه برنامه‌ریزی زبانی و آموزش زبان تاجیکی است. شاید نبود چنین کتاب لغتی حکایت از آن دارد که در حال حاضر زبان تاجیکی از بسیاری بررسی‌های زبان‌شناسانه رایج بی‌بهره است. این زبان به یافته‌های زبان‌شناسی نظری و نیز زبان‌شناسی کاربردی (*applied linguistics*) سخت نیازمند است.

## دوستان غلط انداز در فارسی و تاجیکی

چنان که پیش از این اشاره شد، میان دو زبان فارسی و تاجیکی تفاوت‌هایی وجود دارد (نک: Steblin-Komensky, *EI2*؛ خصوصاً صادقی ۱۳۷۰ و ۱۳۷۲؛ کلباسی ۱۳۷۴؛

Lewis 2004). در اینجا فقط به تفاوت‌ها در سطح واژگانی می‌پردازیم. در واقع، دوستان غلط‌انداز در زبان‌شناسی به واژگانی گفته می‌شود که در دو زبان وجود دارند، تلفظ آنها کم و بیش مشابه است، اما معنای آنها در ذهن اهل دو زبان متفاوت است (در این باره خصوصاً نگاه کنید به مقاله ارزشمند 1969: 371-384 Akymeko). نادیده انگاشتن این تفاوت معنایی گاه سوء تفاهم و گاه درک نادرست در برقراری ارتباط زبانی و گرفتن پیام از فرستنده به گیرنده را در پی خواهد داشت. در اینجا نشان می‌دهیم که اولاً تعداد دوستان غلط‌انداز در فارسی و تاجیکی اندک نیست؛ ثانیاً روش بررسی آنها را در اینجا عرضه می‌داریم؛ و ثالثاً ضرورت شناخت آنها را در نوشته‌های فارسی و تاجیکی با ذکر شواهد و مثال یادآور می‌شویم. در پایان به سرنوشت آنها اشاره خواهیم کرد.

الف. تعدادی دوستان غلط‌انداز در نوشته حاضر آورده شده است و شناخت بیشتر آنها به زمان بیشتری نیاز دارد:

زبان مقصد: فارسی	زبان مبدأ: تاجیکی
آشیانه: لائۀ پرندگان، هواپیما.	۱. آشیانه: طبقه، مثلاً طبقۀ دوم ساختمان.
آموختن: یاد دادن، یاد گرفتن، که در زبان فارسی ابهام واژگانی (lexical ambiguity) دارد.	۲. آموختن: بررسی، پژوهش، تحقیق، مثلاً آموختن ادبیات قرن دهم / شانزدهم.
آموزگار: کسی که در مقطع ابتدایی در مدرسه‌های ایران درس می‌دهد.	۳. آموزگاری: تربیت معلم، مثلاً دانشگاه آموزگاری، هم معلم هم استاد.
آواز: صدای خواننده و پرنده.	۴. آواز: صدا؛ آوا در آواشناسی.
اختصار: خلاصه، اجمال.	۵. اختصار: حذف.
اختصاص: تعلق یافتن، در نظر گرفتن، مثلاً اختصاص یک میلیون دلار.	۶. اختصاص: تخصص.
استراحت: برای یک مدت کوتاه یا طولانی از کار فارغ بودن.	۷. استراحت: برای یک مدت طولانی نه کوتاه از کار فارغ بودن، مثلاً روز استراحت.

۸. استقامت کننده: مقیم جایی، مثلاً در شهر دوشنبه
۹. افشاگر: به جا آورنده، مثلاً حافظ کنسرت فردا افشاگر راز و نیازهای شما.
۱۰. اشتراک: شرکت در مراسمی یا چیزی.
۱۱. از بس که: چون که، از آنجا که.
۱۲. امانی: امنیت.
۱۳. بودند و نبودند: یکی بود، یکی نبود، مثلاً در آغاز قصه کودکان.
۱۴. بندگی کردن: به رحمت خدا رفتن، مرحوم شدن.
۱۵. بخشیدن: به مناسبت؛ مثلاً بخشیدن به جشن صدسالگی؛ به علت گرتنه برداری از زبان روسی.
۱۶. به هلاکت رسیدگان: کشته شدگان. در اشاره به اشخاص بد، بدکار، تروریست.
۱۷. بی طرف: بی تفاوت، مثلاً بی طرف نباشید! حجت های خانه گم شده!
۱۸. بریدن زبان کسی: حرف کسی را قطع کردن. بریدن زبان کسی: زبان کسی را با چیزی بریدن.
۱۹. بی نام و نشان: ناپدید بر اثر حادثه؛ همچنین گمنام، مفقودالثر در جنگ.
۲۰. بی امانی: بی رحمی، سخت دلی؛ با بسامد کم.
- استقامت کننده: مقاومت کننده.
- افشاگر: فاش کننده سرّ و راز و سخن کسی.
- اشتراک: پذیرش بهره گیری از خدمات یک مؤسسه یا سازمان از بس که: از آنجا که بسیار...
- امانی: امان بودن، مصون بودن؛ به ندرت به کار می رود.
- بودند و نبودند: حضور داشتند و نداشتند.
- بندگی کردن: عبادت کردن.
- بخشیدن: دادن؛ عطا کردن؛ چشم پوشیدن.
- به هلاکت رسیدگان: کشته شدگان؛ در اشاره به اشخاص بد، بدکار، تروریست.
- بی طرف: کسی که دخالت نمی کند یا جانبداری از هیچ یک از دو گروه نمی کند.
- بریدن زبان کسی: زبان کسی را با چیزی بریدن.
- بی نام و نشان: درباره کسی که نام و نشان از او در دست نیست، نه به علت حادثه.
- بی امانی: در امان نبودن، مصون نبودن.

۲۱. غلط کردن: خطا یا اشتباه کردن، مثلاً در درس یا ترجمه و مانند اینها.
۲۲. روزنامه: نشریه‌ای که هر روز یا هر هفته چاپ می‌شود.
۲۳. اطلاعاتی: مربوط به اطلاعات و اطلاع‌رسانی.
۲۴. راز و نیاز: خواهش و درخواست.
۲۵. دوگانه: دوست یک دختر یا زن، که غالباً خودش هم دختر یا زن است، مقابل «جوره».
۲۶. فریاد زدن یا کردن: صدا کردن کسی را.
۲۷. جیغ زدن: صدا کردن کسی را.
۲۸. راهبر: مسئول، استاد راهنما، خصوصاً در عبارت «راهبر علمی».
۲۹. جشنواره: جشن؛ بزرگداشت.
۳۰. عجایب: عجب؛ جالب.
۳۱. معرکه: مراسم مثلاً شادی یا عزاداری.
۳۲. مکتب: مدرسه.
۳۳. کاتب: منشی.
۳۴. سبزی: هویج.
۳۵. کبودی: سبزی.
- غلط کردن: اشتباه کردن به معنای اهانت و توهین به کسی.
- روزنامه: نشریه‌ای که فقط هر روز چاپ می‌شود.
- اطلاعاتی: مربوط به اطلاعات، حراست، کک. گک. ب.
- راز و نیاز: گفتن راز و خواستن نیاز فقط از خدا.
- دوگانه: دورو، منافقانه؛ مثلاً سیاست ناروشن، غیرشفاف و یک بام و دو هوا.
- فریاد زدن: با صدای بسیار بلند صدا کردن.
- جیغ زدن: ناگهان صدای کسی در آمدن.
- راهبر: راهنما و هدایت کننده؛ بسامد کم.
- جشنواره: فستیوال.
- عجایب: چیزهای شگفت آور.
- معرکه: میدان جنگ و مانند اینها.
- مکتب: اندیشه‌ای که کسانی از آن پیروی کنند، مثلاً مکتب فکری.
- کاتب: منشی و نویسنده، مقامی حکومتی در متون قدیم.
- سبزی: سبزیجات، مانند جعفری، گشنیز....
- کبودی: کبود بودن رنگ قسمتی از بدن بر اثر ضربه.



۳۶. مردک: شوهر، آقای محترم، مثلاً مردک زور.
۳۷. سرور: رئیس مثلاً حکومت.
۳۸. تکلیف: دعوت.
۳۹. حاضر: اکنون؛ یک لحظه اجازه دهید.
۴۰. مانده: خسته، خسته و مانده.
۴۱. باز یافت: حرف و سخن تازه؛ کشف چیزی باستان.
۴۲. کاویدن: خواستن، به دنبال چیزی گشتن.
۴۳. پوشیدن: نک: ادامه مقاله.
۴۴. نغز: خوب؛ با بسامد بسیار.
۴۵. پگاه: فردا. پگاهی: صبح.
۴۶. ویران: خراب.
۴۷. کشتن: خاموش کردن برق.
۴۸. خفه شدن: دلخور شدن؛ ناراحت شدن؛ آزرده خاطر شدن.
۴۹. گناهکار: مقصر؛ متهم؛ گناهکار.
۵۰. خاندان: خانواده.
- مردک: آقا، در اهانت به کسی؛ در زبان محاوره، مردکه یا مرتیکه.
- سرور: با بسامد کم و کاربرد محدود، مثلاً سرور شهیدان، امام حسین (ع).
- تکلیف: کار درسی؛ بلوغ مثلاً یا سن جشن تکلیف.
- حاضر: در حال حاضر در عبارت ترکیبی؛ همچنین در هنگام حضور و غیاب در کلاس درس.
- مانده: صفت مفعولی از فعل ماندن.
- باز یافت: استفاده دوباره از مواد مثلاً پلاستیکی.
- کاویدن: با بسامد کم؛ کندن زمین برای یافتن چیزی.
- پوشیدن: نک: ادامه مقاله.
- نغز: خوب؛ با بسامد بسیار کم.
- پگاه: سپیده دم.
- ویران: نابود، با خاک یکسان شده.
- کشتن: به قتل رساندن؛ حیات و زندگی جاننداری را گرفتن.
- خفه کردن: کشتن
- گناهکار: کسی که گناه کرده است، خصوصاً در متون دینی.
- خاندان (زن و فرزند)، خانواده زن و در اشاره به فرزند و اهل خانه مردکه نانخور او باشد.

۵۱. یگان: یک؛ هیچ. یگان: در متون نظامی مثلاً یگان ویژه ارتش؛ در متون ریاضی، مثلاً یگان، دهگان، صدگان.
۵۲. زور: خوب. زور: نیرو، توان.
۵۳. دستگیری: کمک و یاری، مثلاً به تحولات. دستگیری: چیزی، مثلاً نوشته‌ای را.
۵۴. محاکمه: بررسی چیزی، مثلاً نوشته‌ای را. محاکمه: حکمی را صادر کردن برای کسی به اتهام انجام کاری، در متون حقوقی.
۵۵. مشرف شدن: رفتن به دانشگاه. مشرف شدن: فقط رفتن به مکه و کربلا.
۵۶. بی ضرر: امن، مثلاً به محل بی ضرر اسکان یافتند. بی ضرر: سودمند، با فایده.
۵۷. سودا: فروش؛ خرید و فروش، داد و ستد. سودا: معامله، با بسامدکم، خصوصاً در امور منفی، مثلاً سوداگران مرگ، در اشاره به قاچاقچیان مواد مخدر و نشئه‌آور.
۵۸. مقصد: هدف. مقصد: محل مورد نظر، در مقابل مبدأ.
۵۹. سردار: رئیس؛ بسامد زیاد. سردار: رئیس و مسئول، بسامد کم؛ مثلاً سردار سازندگی کشور، در اشاره به دوره ریاست جمهوری آقای هاشمی در ایران؛ عالی‌ترین درجه نظامی در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران.
۶۰. وظیفه: کار، مثلاً: درسی، خانگی؛ سمت، مثلاً در چه وظیفه‌ای؟ وظیفه: مسئولیت، کاری که خصوصاً رسماً به کسی محول شده باشد.

۶۱. وی: او، آن. وی فقط در اشاره به انسان، در گونه‌ای ادبی زبان.
۶۲. پل: پول؛ پل. آن بر رودخانه یا جای دیگر بیندند، مثلاً پل دوستی افغانستان و تاجیکستان.
۶۳. محنت: تلاش؛ مثلاً محنت ارزنده. محنت: سختی، بلا، آزار؛ با بسامد کم.
۶۴. کودک: نوزاد، کودک، بچه، طفل، مثلاً وی چهار کودک دارد.
۶۵. منبر: تریبون. منبر: جایی در مسجد که سخنران یا خطیب وعظ می‌کند.
۶۶. نو: دیگر، مثلاً هفته نو. نو: تازه، جدید.
۶۷. گردش: خرید و فروش، درحالت اضافی، گردش مواد نشئه آور. گردش: گشتن؛ همچنین مقایسه کنید با مثلاً صنعت گردشگری.
۶۸. نوی‌گری: خبر News، مثلاً نوی‌گری‌های عالم ورزش، به معنای رویدادهای ورزشی. نوی‌گری: گرایش به چیز نو؛ بسامد کم.
۶۹. طبیب: پزشک، دکتر. طبیب: پزشک، دکتر؛ درمتون قدیم. حجت: مدرک، بسامد زیاد. حجت: دلیل؛ بسامد خیلی کم، مثلاً حجت بر شما تمام.
۷۰. سراغ: آدرس، نشانی؛ پرسش؛ غالباً «سراغ» را به معنای «پرسش» به کار می‌برند؛ نشانی همواره در حالت اضافی به کار می‌رود.
۷۱. معلم: کسی که در مدرسه یا دانشگاه درس می‌دهد. معلم: کسی که فقط در مدرسه درس می‌دهد.
۷۲. مجلس: جلسه. مجلس: پارلمان.

۷۴. آدرس: ایمیل، مثلاً یک لحظه آدرس را تفتیش کنم.

۷۵. نمره: شماره؛ مثلاً تلفن؛ نمره تحت تأثیر mymer زبان روسی

۷۶. مخلص: دوستدار، مثلاً فوتبال.

۷۷. راضی بودن: موافق بودن.

۷۸. کمینه: بنده؛ حقیر، من؛ در نسخه‌های خطی ماوراءالنهر، لفظ «کمینه» به این معنا به کار رفته است.

آدرس: نشانی منزل یا محل کار و مانند اینها.

نمره: شماره‌ای که برای ماشین اختصاص یافته یا امتیازی که در مدرسه و دانشگاه به دانش‌آموز و دانشجو داده می‌شود.

مخلص: ارادتمند کسی.

راضی بودن: دلخور، دلگیر یا ناراحت نبودن.

کمینه: فقط در متون زبان‌شناسی در ترکیب «جفت‌های کمینه‌ای» (minimal pairs) به کار می‌رود، که اشاره دارد به کوچک‌ترین واحد زبانی.

زادروز: روز تولد بزرگان دین.

مهماندار: کسی که در هواپیما از مسافران پذیرایی می‌کند.

قبور: ج. قبر، قبرها؛ همچنین زیارت اهل قبور.

عاید: ثمر، سود، درآمد.

فرمودن: گفتن؛ در صیغه اول شخص استعمال نمی‌شود؛ مقایسه شود با تشریف آوردن.

علاقه‌مندی: علاقه‌مند بودن به کسی دیگر یا چیزی.

۷۹. زادروز: روز تولد، مثلاً: مادرم امروز زادروز دارد و مهماندار است.

۸۰. مهماندار: مهمانی داشتن یا ترتیب دادن، که مهمان دارد یا به مناسبتی پذیرایی می‌کند.

۸۱. قبور: لوله آب و گاز.  
۸۲. عاید: درباره، مربوط به، مثلاً کمیت عاید به رادیوشنوایی و تلویزیون؛ عاید به گرت‌برداری از روسی است.

۸۳. فرمودن: گفتن؛ در تمام صیغه‌های فعل صرف می‌شود.

۸۴. علاقه‌مندی: رابطه، مثلاً فعل و فاعل.

۸۵. گیرم: می‌گیرم، صیغه اول شخص فعل گرفتن.
۸۶. جناب عالی: جناب آقای؛ اشاره به سوم شخص، مثلاً آن سفارش جناب عالی، امام علی رحمانف می‌باشد.
۸۷. عالی جناب: عالی، خیلی خوب، مثلاً کار شما عالی جناب است.
۸۸. خطرناک: چیزی یا کاری که ممکن است سبب مرگ شود؛ ضررناک: سبب ناخوشی بودن.
۸۹. عمومی: کل، مثلاً مبلغ عمومی.
۹۰. ولایت: استان.
۹۱. شخصیت: هویت، مثلاً شخصیت به هلاکت رسیدگان مشخص شد.
۹۲. خورشید: نام آقایان در نامگذاری.
۹۳. پروانه: نام آقایان در نامگذاری.
۹۴. کور: ناخوانا، مثلاً نوشته کور.
۹۵. تلف گردیدن: بیهوده شدن کار یا وقت.
۹۶. دچار آمدن: دیدن، به چشم خوردن، مثلاً در متن یا جایی.
۹۷. حقوق: حق، مثلاً حقوق دارید.
۹۸. صنعت: هنر؛ ظرافت کاری، با ظرافت بسیار چیزی را انجام دادن.
- گیرم: فرض می‌کنم؛ مثلاً گیرم که چنین باشد.
- جناب عالی: شما.
- عالی جناب: جناب محترم، اشاره به کسی.
- خطرناک: چیزی یا کاری که ممکن است حادثه یا سبب مرگ را به دنبال داشته باشد.
- عمومی: همگانی.
- ولایت: رهبری و پیشوایی دینی یا دینی و سیاسی.
- شخصیت: شأن.
- خورشید: نام خانم‌ها در نامگذاری.
- پروانه: نام خانم‌ها در نامگذاری.
- کور: نابینا.
- تلف گردیدن: مردن حیوانات و جانوران؛ بیهوده رفتن وقت.
- دچار آمدن: مبتلا شدن.
- حقوق: درآمد؛ به جای آن در تاجیکی بیشتر از لفظ «معاش» استفاده می‌شود.
- صنعت: کار تولیدی با روش فنی یا ماشین، مثلاً صنعت ماشین‌سازی.

۹۹. محصولات: وسایل، مثلاً محصولات  
حربی.
۱۰۰. تز: تند، سریع، تند و تیز.  
تز: رساله، پایان‌نامه دانشگاهی؛ در  
زبان معیار فارسی به ندرت به کار  
می‌رود.
۱۰۱. هوس: آرزو؛ هوس حسد.  
هوس: خواهش و میل زودگذر،  
خصوصاً در ترکیب هوا و هوس.  
مصلحت: صلاح، صلاح دید.  
خلل: شکاف؛ خرابی.
۱۰۲. مصلحت: مشورت.  
۱۰۳. خلل: مزاحمت.  
۱۰۴. استحصال: تولید.  
استحصال: حاصل خواستن، حاصل  
کردن؛ بسامد بسیار محدود.
۱۰۵. نفقه: پولی که شهروند تاجیکستانی از  
سازمان اجتماعی می‌گیرد؛ مثلاً نفقه خواران  
حفظ حقوق اجتماعی؛ حقوق بازنشستگی.
۱۰۶. معارف: مثلاً وزارت معارف در  
تاجیکستان که هم وزارت آموزش و پرورش  
(Education Ministry) و هم وزارت علوم،  
تحقیقات و فناوری (Ministry of science,  
Research and Technology) را شامل  
می‌شود.
۱۰۷. تا بازدید: خداحافظ.  
تا بازدید: تا بازدید از جایی.
۱۰۸. تیرماه: فصل پاییز.  
تیرماه: اولین ماه تابستان.
۱۰۹. معاینه: بررسی، مثلاً نوشته‌ای را.  
معاینه: دیدن و بررسی کردن،  
ماشین؛ همچنین در پزشکی، مثلاً  
معاینه پزشکی.

۱۱۰. کافه: قهوه.

کافه: مکانی که در آن چای، قهوه و نوشیدنی‌های دیگر می‌دهند. از همین واژه، امروزه در ایران به جایی که در آن در قبال دیدن پست الکترونیکی پول پرداخت می‌شود، کافی‌نت ساخته شده است. همگی: همه، همه آنها.

۱۱۱. همگی: کلاً، مثلاً همگی ۱۹ مسئله

محا کمه گردید.

تصنیف: تالیف.

۱۱۲. تصنیف: دسته‌بندی.

خلاصه: فشرده نوشته.

۱۱۳. خلاصه: نتیجه؛ همچنین خلاصه گرفته

می‌شود.

داغ‌دار: کسی که فرزند یا یکی از بستگان نزدیک را از دست داده است.

۱۱۴. داغ‌دار: لکه‌دار مثلاً لباس.

قوه: واژه‌ای حقوقی در اشاره به هر یک از سه نهاد قانونی در کشور: مجلس، ریاست جمهوری و نهاد نظارت بر قوانین کشور.

۱۱۵. قوه: نیرو، مثلاً نیروی برق.

لازمه: آنچه لازم است، ضرورت.

۱۱۶. لازمه: شورت خانم‌ها.

دریا: آب فراوانی که به اقیانوس راه دارد.

۱۱۷. دریا: آب فراوانی که به بحر و دریا

راه دارد؛ برابر «رود» در فارسی است.

### ب. روش بررسی دوست غلط‌انداز

در اینجا می‌کوشیم برای دو مورد اطلاعات واژگانی را بررسی کنیم.

#### فارسی

دریا: ۱. آب فراوانی که محوطه وسیعی را فرا گرفته است و به اقیانوس راه دارد، بحر: آب دریای سرخ؛ نیز: دریاچه؛ نیز: جزر، مد، موج، ساحل؛ نیز، دریایی نیز؛ درجه‌ای نظامی در

نیروی دریایی مانند دریابان، دریابد، دریادار، دریاسالار.

۲. هرچه که وسیع باشد، نیز دریادل.

۳. دریا یعنی هستی و وجود را نیز دریاگویند و گاهی به هستی اضافه می‌شود و گویند دریای هستی، چنانکه نطق را ساحل و کناره دریا، و حروف و کلمات را صدا می‌نامند، انسان کامل، هستی مطلق، به این اعتبار که جهان امواج اوست.

### تاجیکی

دریا: ۱. آب فراوانی که محوطه وسیعی را فراگرفته است و به بحر راه دارد: آب بحر سرخ. ۲ و ۳. نگاه کنید به آنچه در مدخل بالا آمد.

نکته مهم در اینجا مشخص می‌شود که از نظر معنایی، تفاوت به وجود آمده است؛ چه معنای آن را آن طور که در ذهن تاجیک زبان وجود دارد، ادامه دهیم، چه به همین بسنده کنیم. نتیجه می‌گیریم که دریا و بحر در فارسی هم معنا و مترادف است، اما در تاجیکی دریا به (رود یا گاه رودخانه) اشاره دارد و بحر به آنچه در ذهن فارسی زبان در ایران دریا گفته می‌شود، برابر می‌گردد.

### تاجیکی

پوشیدن: ۱. به تن کردن (مثلاً لباس، جامه و مانند اینها)؛ ۲. بستن (در را، دهن را، کتاب را یا پنجره) نیز، محکم کردن؛ ۳. بستن (چشم، دهان، سر، کم آمد، و مانند اینها را)؛ نیز، چشم پوشی کردن.

### فارسی

پوشیدن: ۱. به تن کردن (مثلاً لباس، پوشاک و از این قبیل چیزها)، ۲. بستن (چشم)؛ نیز، چشم پوشی کردن.

از آنچه تاکنون شرح داده شد می‌توان این طور تحلیل کرد و نتیجه گرفت که دوستان غلط‌انداز ممکن است در یک یا چند یا همه حوزه‌های معنایی فرق داشته باشند؛ اسم، صفت و فعل و دیگر اقسام کلام را نیز شامل شوند؛ در مواردی در یک زبان، کم‌بسامد و در زبان دیگر پربسامد باشند. یکی از دلایل پیدایش دوستان غلط‌انداز در تاجیکی، گرت‌برداری از زبان روسی است که واژگان مذهبی را نیز شامل می‌شوند و گاه از نظر حوزه



کاربرد در مقایسه با زبان دیگر فرق دارند. گاه ممکن است به خاطر نزدیکی به تلفظ کلمه مشابه، «به» غلط‌اندازی کند: مانند روزهای بشمار، یعنی روزهای کم، که به تلفظ روزهای بی‌شمار، در فارسی نزدیک است (به‌ویژه آنکه لفظ بشمار (bašumār) در فارسی کاربرد ندارد، فقط صورت املایی آن با فعل امر شمردن یکی است)، یا آمدگی، به معنای «آمده» است با تلفظ آمدگی به معنای آماده بودن، بنا به معنای ساختمان با تلفظ بینا به معنای کسی که ناپینا نیست و سرّ به معنای راز با تلفظ سیر به معنای گیاهی مانند پیاز که بو و طعم تندی دارد، ممکن است غلط‌اندازی کنند. گفتنی است کلمه‌هایی نیز در تاجیکی به کار می‌روند که در فارسی استعمال نمی‌شوند: امکانیات، دوست داشته (به عنوان صفت ساده)، کار فرمودن، ضررناک، غم دادن و عذر پرسیدن، نمونه‌هایی از آن است.

### ج. ضرورت شناخت دوستان غلط‌انداز

در نوشته‌های ایرانی و تاجیکی می‌بینیم که نوشته‌های عادی یا ادبی را برای مخاطبان خود معرفی می‌کنند. در این نوشته‌ها گاه دوستان غلط‌انداز به چشم می‌خورند، اما نویسنده از وجود آن یا احتمال کج‌فهمی و غلط‌اندازی آن غفلت ورزیده است. مثلاً نبی‌یف، مقاله‌ای با عنوان «افکار و احساسات نیما یوشیج در نامه‌هایش» نوشت. چنان‌که می‌دانیم نیما یوشیج شاعر معاصر ایرانی است. در مقاله نبی‌یف بارها هم لفظ دریا و هم رودخانه به کار رفته است (مثلاً نک: ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۳). اما نویسنده توضیح نداده است که لفظ دریا در اینجا دوست غلط‌انداز است و منظور از دریا در ایران به این معنا است و در تاجیکستان معنایی دیگر دارد؛ زیرا دریایی که در ایران و در ذهن ایرانی است در تاجیکستان وجود ندارد. گفتنی است این مقاله در تاجیکستان منتشر شد.

### د. سرنوشت دوستان غلط‌انداز

شهروندان تاجیکستان غالباً یکی از دو رسانه روسی و فارسی‌زبان را انتخاب می‌کنند، گو اینکه رسانه‌های تصویری فارسی‌زبان را تنها کسانی دارند که ماهواره (به تاجیکی: آنتن) در اختیار دارند. در چنین وضعیتی، تلاش کسانی که به رواج زبان معیار تاجیکی دل بسته‌اند کمتر و دیرتر نتیجه خواهد داد. به‌ویژه آنکه، سنت شفاهی در تاجیکستان قوی است (درباره این سنت، نک: 2: Abd El-Sadek). به رغم تلاش تحسین برانگیز دست‌اندر-کاران تلویزیون تاجیکستان، این رسانه تصویری بیست و چهار ساعته پخش نمی‌شود. به این

ترتیب، گروه وسیعی از مخاطبان خود را از دست می‌دهد. مثلاً در ماه آوریل، مسابقه فوتبال میان تیم ملی فوتبال ایران و تاجیکستان برگزار شد. تلویزیون تاجیکستان آن را به طور زنده پخش نکرد. دوستان فوتبال، که در تاجیکستان به آنها «مخلصان فوتبال» گفته می‌شود، از طریق رسانه‌های فارسی‌زبان مسابقه را تماشا کردند.

واقعیت این است که امر تأثیرگذاری در زبان‌ها وجود دارد. فارسی و تاجیکی نیز از این تأثیرگذاری دور نیستند. تحت تأثیر این جریان، دوستان غلط‌انداز گاه رنگ می‌بازند. نمونه بارز آن لفظ محاکمه در فارسی و تاجیکی است که شرح آن در فهرست بالا آمد. این لفظ در تاجیکستان گاه همراه با «بررسی» به کار رفته است.

مسئله دیگری که به رنگ باختن دوستان غلط‌انداز می‌انجامد، معادل‌یابی است. مثلاً کراوات در تاجیکی، به معنای تخت، تخت‌خواب و در فارسی به پوشاکی گفته می‌شود که مردها آن را به دور یقه پیراهن می‌بندند و به تاجیکی آن را گالوستوک می‌گویند. هم کراوات، هم گالوستوک واژه‌هایی روسی‌اند. حال، اگر زمانی دانشمندان تاجیکستان به نتیجه برسند که برای آنها معادل بیابند مثلاً به کراوات، تخت یاکت و به گالوستوک، طوق بگویند، در آن صورت این دوستان غلط‌انداز رنگ خواهند باخت؛ چنان‌که سود کردن چنین سرنوشتی داشت. سود کردن به معنای محاکمه کردن کسی به اتهام انجام کاری بود. سود لفظی روسی بود که با کلمه سود در فارسی به معنای بهره، غلط‌اندازی می‌کرد. گفتنی است که این لفظ روسی هنوز در پیکره زبان تاجیکی وجود دارد.

### کتابنامه

- امانوا، فیروزه، «سخنی از تفاوت‌های فارسی ایران و تاجیکی (فارسی)»، مجله زبان‌شناسی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، س ۸، ش ۱-۲، ۱۳۷۰.
- ایرانی، ناصر، «ایران و تاجیکستان مستقل»، نشر دانش، تهران، س ۱۲، ش ۵، ۱۳۷۱.
- خروموف، آلبرت ول، «لهجه‌شناسی در تاجیکستان»، پیام نوین، تهران، س ۶، ش ۱۰، ۱۳۴۳.
- رواقی، علی، زبان فارسی فرارودی (تاجیکی): سنجش میان واژگان امروزین فرارودی با نوشته‌های قدیم فارسی و گویش‌های ایرانی، با همکاری شکیبا صیاد، تهران، هرمس، ۱۳۸۳.

- شجاعی، محسن، «مسائل زبان فارسی در تاجیکستان»، نشر دانش، تهران، س ۹، ش ۶، ۱۳۶۸.

- صادقی، علی اشرف، تکوین زبان فارسی، تهران، دانشگاه آزاد ایران، ۱۳۵۷.  
- «واژه‌های فریبکار در فارسی تاجیکی»، مجله زبان‌شناسی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، س ۸، ش ۱ و ۲، ۱۳۷۰.

- «پیشینه تفاوت‌های فارسی تاجیکی و فارسی ایران»، کیهان فرهنگی (ویژه فرهنگ تاجیکستان)، تهران، س ۱۰، آبان‌ماه ۱۳۷۲.

- صدری افشار، غلامحسین، نسرین حکمی و نسترین حکمی، فرهنگ فارسی امروز، تهران، نشر کلمه، ۱۳۵۷.

- علوی، بحرالدین، «وضع زبان فارسی در تاجیکستان»، پیوند، دوشنبه، س ۲، ش ۱۰، ۱۹۹۲.

- کلباسی، ایران، فارسی ایران و تاجیکستان، (یک بررسی مقابله‌ای)، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۴.

- کریمی حکاک، احمد، «جغرافیای فرهنگی زبان فارسی»، پیوند، دوشنبه، س ۲، ش ۱۰، ۱۹۹۲.

- لسان، حسین، «فارسی دری در آن سوی مرزها»، آشنه، تهران، س ۲، ش ۱۰، ۱۳۷۲.

- متینی، جلال، «زبان فارسی در ماوراءالنهر»، پیوند، دوشنبه، س ۲، ش ۸ و ۹، ۱۹۹۲.

- مشیری، مهشید، فرهنگ الفبایی - قیاسی زبان فارسی، تهران.

- نبی‌یف، فیروزه، «افکار و احساسات نیما یوشیج در نامه‌هایش»، پژوهشگاه (فصلنامه پژوهش‌های ایران‌شناسی، س ۴، ۱۳۸۳، [۷/۲۰۰۴]).

- وریهو، یان و، «توسعه زبان ادبی جدید تاجیکی»، ترجمه عبدالحسین آذرننگ، آرام‌نامه، به کوشش مهدی محقق، تهران، انتشارات انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۶۱.

- Abd El-Sadek, N.(2004) Persianate childrens Literature in Tajikistan: Social Perspectives," (ارائه شده در دومین همایش بین‌المللی ایران‌شناسی، تهران، ۱۳۸۳).

- Lewis, Franklin (2004), "Persian Language and Literature," Encyclopedia of Muslim World.



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی